

بیدپاد در کلاس درس

بازی‌ها، فعالیت‌ها و پژوهش‌های خلاقیت محور

بر مبنای تمثیل‌ها و افسانه‌های کلیله و دمنه

برای توسعه‌ی سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی

مرتضی مجدفر

اشاره

در دو دوره‌ی قبل مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی، با دو مجموعه‌ی مستقل با عنوان‌های «ازوپ در کلاس درس» و «لافوتن در کلاس درس» آشنا شدید. در این سلسله مطالب، با در نظر گرفتن مخزن واژگان دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم دبستان و نیز کتاب‌های بخوانیم و بنویسیم این پایه‌ها، افسانه و یا تمثیلی را از میان داستان‌های اروپ (داستان‌سرایی یونانی) و لافوتن (داستان‌سرایی فرانسوی) انتخاب و با بیانی ساده نقل می‌کردیم. سپس با طرح سه پرسش برگرفته از متن و نیز پرسش‌ها، فعالیت‌ها، بازی‌ها و پژوهش‌هایی خلاقیت محور بر مبنای داستان گفته شده، در توسعه‌ی سواد خواندن و افزایش قدرت تفکر دانش‌آموزان می‌کوشیدیم. البته دو فعالیت نیز در قالب جدول و نمودار در پایان هر داستان می‌آمد. آموزگاران مخاطب مجله از این دو مجموعه مطلب، استقبال قابل توجهی کردند و در بسیاری از مدرسه‌ها، تمرین‌های چاپ شده مورد استفاده قرار گرفت. حتی برخی از آموزگاران بر مبنای الگوهای ارائه شده، خود دست به کار شدند و نمونه‌های جدیدتری را برای کار در کلاس‌های خود پدید آوردند، استقبال از این دو مجموعه، نویسنده‌ی این سلسله مطالب را بر آن داشت تا «ازوپ در کلاس درس» و «لافوتن در کلاس درس» را در قالب دو جلد کتاب مستقل و از مجموعه کتاب‌های توسعه‌ی سواد خواندن در میان دانش‌آموزان دبستانی (جلدهای ۱ و ۲) به بازار نشر عرضه کند.

در دوره‌ی جدید، داستان‌ها و افسانه‌های کلیله و دمنه را به درون کلاس‌های درس می‌کشیم و همراه با **بیدپا**، راوی اصلی داستان‌ها، ابزارهایی را در اختیار آموزگاران محترم قرار می‌دهیم تا آنها را در بالا بردن سطح درک و تفکر انتقادی دانش‌آموزان خود و نیز توسعه‌ی سواد خواندن بچه‌ها، یاری دهد. از خوانندگان عزیز می‌خواهیم که برای نخستین بار با مجله همراه می‌شوند، درخواست می‌کنیم حتماً بخش‌های اول و آخر ازوپ در کلاس درس (مهر ۸۷ و اردیبهشت ۸۸) را به عنوان راهنمای مطالعه و استفاده از این سلسله مطالب، مطالعه کنند. در این شماره، ابتدا مختصری درباره‌ی بیدپا و کلیله و دمنه سخن می‌گوییم و سپس یک داستان را همراه با تمرین‌های گوناگون در پی می‌آوریم.



کلیله و دمنه یا بیدپا؟

کلیله و دمنه، در اصل کتابی هندی است که حکیمی به نام **بیدپا** داستان‌های آن را روایت کرده است. از این رو، این کتاب را «داستان‌های بیدپا» نیز می‌نامند. بیدپا تقریباً یکصد سال پیش از میلاد مسیح در هند زندگی می‌کرده است و در مورد زندگی وی، هیچ اثر مستندی در دسترس نیست. حتی نام اصلی او هم برای پژوهشگران نامعلوم است. برخی محققان گفته‌اند، بیدپا همان **کتکو** است که از نویسندگان ترک‌زبان کوچ کرده به هندوستان محسوب می‌شود.

می‌گویند **رای دابشلیم**، پادشاه هند، از اطرافیانش می‌خواهد او را نصیحت کنند. **برهمن**، وزیر او، با بهره‌گیری از داستان‌های بیدپا که به آن‌ها دسترسی داشت، با رعایت احتیاط و در قالب قصه‌هایی از زبان حیوانات، از آن‌چه که برای پادشاه و حکومت لازم است، مجموعه‌ای به زبان هندی فراهم ساخت و آن را «پنجه تتره» نامید که بعدها به کلیله و دمنه معروف شد. این نام از روی قهرمانان فصل اول کتاب که دو شغال بودند، برداشته شد: **کلیله**، سمبل عدالت و حقیقت و **دمنه**، نماد دروغ و پستی. از بیدپا، اثر دیگری هم در گنجینه‌ی ادبیات جهان در دسترس است که **بلبل و باغبان** نام دارد.

کلیله و دمنه، یا داستان‌های بیدپا، به بسیاری از زبان‌های معروف دنیا ترجمه شده است. **خسرو انوشیروان ساسانی**، از وجود این کتاب در هند آگاه شد و **برزویه‌ی طیب** را که پزشک دربار بود و زبان هندی را به خوبی می‌دانست، مأمور آوردن آن به ایران کرد. برزویه به هند رفت و ضمن دوستی با هندی‌ها کتاب را برای مطالعه گرفت و طی چند ماه نسخه‌ای از آن را برای خود نوشت. او حتی از روی کتاب‌های مفید دیگر هم نسخه‌برداری کرد و به ایران آورد. پادشاه خواست پاداشی بزرگ به برزویه دهد. او نپذیرفت و از شاه خواست تا اجازه دهد نام او در مقدمه‌ی کتاب ذکر شود. پادشاه پذیرفت و **بزرگمهر**، وزیر انوشیروان، مقدمه‌ای بر آن نوشت و کتاب به زبان پهلوی ترجمه و مشهور شد.

برزویه، در مقدمه‌ی کلیله و دمنه، جمله‌ای نوشته است که بسیاری از آن، به عنوان سرمشقی برای انسان‌سازی یاد کرده‌اند. او می‌نویسد: «من پزشک بودم و روزی چند نفر را معالجه می‌کردم. روزی با خود گفتم، این‌ها پس از مدتی به همین مرض یا امراض دیگر مبتلا می‌شوند و در نهایت می‌میرند و خدمت من موقتی است. بهتر است به کاری بپردازم که اثر آن دائمی باشد. از این رو به علم اخلاق روی آوردم.»

بعد از اسلام، در قرن دوم هجری، دانشمند ایرانی **ابن مقفع**، آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. ولی **منصور دوانیقی**، دومین خلیفه‌ی عباسی، دستور داد مترجم را به شکل فجیعی بکشند. در دوران خلافت **مهدی**، خلیفه‌ی عباسی، **عبدالله بن هلال اهوازی**، کلیله و دمنه را به فارسی برگرداند و سپس در دوران **بهرام شاه غزنوی**، **نصرالله منشی** از روی نسخه‌ی عربی ابن مقفع، دوباره نسخه‌ی دیگری از کلیله و دمنه‌ی فارسی را پدید آورد که به نوعی ترجمه‌ی آزاد بود و اختلافاتی با متن اصلی داشت.

هم‌چنین، در زمان سامانیان، **احمد سامانی** به **رودکی** دستور داد، کلیله و دمنه را به فارسی دری برگرداند. رودکی آن را به فارسی در آورد که اکنون فقط ده بیت از آن باقی مانده است.

در قرن نهم، **ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری**، کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی را با نگارشی تازه، «انوار سهیلی» نامید. در قرن یازدهم هم، **ابوالفضل دکنی**، تهذیب و خلاصه‌ای از کلیله و دمنه ترتیب داد و نام آن را «عیار دانش» گذاشت.

با وجود گذشت حدود دو هزار سال از تألیف داستان‌های بیدپا و تغییرات فراوانی که این اثر در دوران‌های گوناگون دیده است، در سال‌های دور و نزدیک، باز هم شاهد چاپ نسخه‌های جدیدی از کلیله و دمنه هستیم.

برخی از معروف‌ترین این کتاب‌ها چنین‌اند:

- ترجمه‌ی کلیله و دمنه، نوشته‌ی ابوالمعالی نصرالله منشی. تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر.
- کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی با توضیحات عبدالعظیم قریب گرکانی.
- پنجه تتره، ترجمه از زبان سانسکریت. به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه. بنیاد فرهنگ ایران.

- داستان‌های بیدپا. ترجمه از متن عربی ابن مقفع توسط محمدبن عبدالله بخاری. به اهتمام دکتر پرویز ناتل خانلری. انتشارات خوارزمی.
- کلیله‌ودمنه، داستان‌های بیدپا (Kelile Ve Dimne، Beydeba). احمد آتمن. انتشارات آرکاداش آنکارا. ترکیه (این کتاب در سال ۲۰۰۳ و در ۱۲۰ صفحه‌ی مصور به زبان ترکی استانبولی منتشر شده است).
- تمثیل‌های بیدپا (Beydaba Tamsillari). پرویز ایوب‌اف و دیگران. انتشارات قلم. باکو. جمهوری آذربایجان (این کتاب در سال ۲۰۰۸ و در ۱۱۲ صفحه‌ی مصور به زبان ترکی آذربایجانی منتشر شده است).

به دلیل این که نمی‌خواهیم پدیدآورنده‌ی اصلی این مجموعه داستان‌ها را فراموش کنیم و در ادامه‌ی دو بخش قبلی این مجموعه که آن‌ها را به ترتیب با نام اشخاص و راوی داستان‌ها و تمثیل‌ها، «زوپ در کلاس درس» و «لافونتن در کلاس درس» نامیدیم، این مجموعه را هم «بیدپا در کلاس درس» نام می‌دهیم تا همه‌ی عنوان‌های مجموعه، برگرفته از نام پدیدآوردگان آن‌ها باشند.



مار و قورباغه

در زمان‌های دور، ماری زندگی می‌کرد که در تمام دوران زندگی خود، فقط قورباغه خورده بود. ولی اکنون که پیر شده بود، چشمانش جایی را نمی‌دید. دیگر شکاری گیرش نمی‌آمد و نمی‌توانست مثل گذشته شکمی از عزا دریاورد. به همین دلیل، از ناچاری به راه افتاد. در نهایت، به تالابی رسید که پر از قورباغه‌های کوچک و بزرگ بود. به یاد آورد که بارها به همین تالاب آمده و بارها با قورباغه‌های خوش‌مزه‌ی آن‌جا حسایبی سیر شده است.

مار از روی عادت، مثل همیشه در جایی کنار تالاب دراز کشید و طوری وانمود کرد که هر کس او را می‌دید، فکر می‌کرد مریض، خسته و بدبخت است.

یکی از قورباغه‌هایی که مار را در چنین حالتی دیده بود، خودش را به او نزدیک کرد و با خوش حالی تمام پرسید: «چه بلایی بر سرت آمده است مار؟! چرا این قدر مریض و خسته به نظر می‌رسی؟»

مار، بدون این‌که از جای خود بلند شود، جواب داد: «چرا مریض نباشم؟ سال‌هاست که کار من قورباغه خوردن بود. ولی اکنون که شکار قورباغه ممنوع شده است، من به بیماری خاصی مبتلا شده‌ام که ناشی از نخوردن قورباغه‌هاست. الان دیگر نه می‌توانم قورباغه‌ها را بگیرم و نه بخورم.»

قورباغه که این حرف‌ها را شنید، با خوش حالی خودش را نزد دوستانش رساند و از دیده‌ها و شنیده‌هایش برای آن‌ها سخن گفت. قورباغه‌ها با شنیدن حرف‌های دوست‌شان به جشن و پای کوبی پرداختند. موضوع به سرعت به اطلاع پادشاه قورباغه‌ها نیز رسید.

پادشاه قورباغه‌ها، با اطرافیان خود نزد مار آمد و از او پرسید: «چه بلایی بر سرتان آمده است؟ چه چیزی باعث شد به این حال و روز بیفتید؟»

مار بی‌حال، با صدای نزار گفت: «چندین و چند سال بود که قورباغه شکار می‌کردم. روزی از روزها، رد قورباغه‌ای را گرفتیم و از پی او روان شدم. ولی هر کاری کردم، نتوانستم قورباغه را بگیرم. قورباغه فرار کرد و وارد باغی شد. من هم در پی او، از خانه‌ی صاحب باغ سردر آوردم. همه‌جا تاریک‌تاریک بود.

در حالی که در جست‌وجوی قورباغه بودم، به چیز نرمی برخورددم. به خیال آن‌که قورباغه را گرفته‌ام، آن شی نرم را نیش زدم. ولی آن چه که نیش زده بودم، قورباغه نبود، دست پسر صاحب باغ بود. درست همان لحظه‌ای که او را نیش زدم، نعره‌اش به آسمان برخاست و بلافاصله مُرد. پدر پسر مرا نفرین کرد و گفت: «ای خدا! این مار را که فرزند بی‌گناه مرا کشت، بی‌طاقت و نزار کن. او را محتاج پادشاه قورباغه‌ها کن. کاری کن که این مار، تنها و تنها، با صدقه‌ی پادشاه قورباغه‌ها زندگی کند...»

مار وقتی این حرف‌ها را زد، شروع کرد به التماس و خواهش و

تمنا کردن از پادشاه قورباغه‌ها. در نهایت هم گفت: «آری! تنها با این امید است که نزد شما آمده‌ام. حتی حاضرم برای زنده ماندنم، شما را پشت خود، این طرف و آن طرف ببرم. لطفاً بر پشت من سوار شوید. می‌خواهم با خدمت کردن به شما زنده باشم.»

پادشاه قورباغه‌ها، سوار شدن بر پشت ماری را که همه‌ی قورباغه‌ها از او به شدت می‌ترسیدند، کاری بسیار فرخ‌بخش و خوش حال‌کننده دانست و از این کار استقبال کرد. او بر پشت مار سوار شد و سال‌ها به گشت و گذار پرداخت. هم‌چنین دستور داد، روزی دو عدد قورباغه از میان خیل قورباغه‌های تالاب جدا کنند و به او بدهند.

به این ترتیب، این مار برای رهایی از گرسنگی، قبول کرد مرکبی باشد در خدمت طعمه‌ی کوچک خود و تا آخر عمرش به او سواری داد.

سه پرسش

۱. به چه دلیل، مار نیازمند قورباغه‌ها شد؟
الف) به دلیل نفرین پدر پرسی که مار او را نیش زده بود.
ب) به سبب ضعیف شدن چشم‌هایش
پ) به دلیل خیانت به دوستانش.

۲. چرا قورباغه‌ها شادی می‌کردند؟
الف) چون پادشاهی عادل نصیب آن‌ها شده بود.
ب) شکار قورباغه‌ها ممنوع شده و مار به بیماری خاصی مبتلا شده بود.

پ) خوراکی‌های فراوانی گیرشان آمده بود.
۳. کدام گزینه، نشانگر تصمیم پادشاه قورباغه‌هاست؟
الف) خیانت کردن به زیردستان
ب) حرکتی آگاهانه در مسیر رسیدن به نیازها
پ) حرکت مردانه در مقابل رفتار ناجوانمردانه‌ی دشمن.

فکر کنید، پاسخ دهید

۱. تاکنون در افسانه‌ها و داستان‌های بازمانده از پیشینیان، روباه و کلاغ را در مقام حیواناتی حيله‌گر دیده‌ایم و مار، بیشتر در نقش موجودی هوشمند ظاهر شده است. به عبارت دیگر، اگر زیرکی روباه و کلاغ، حيله‌گرانه است، مار زیرکی‌اش را در هوشمندی نشان می‌دهد. به نظر شما، در این داستان مار حيله‌گر ظاهر می‌شود یا هوشمند؟

۲. وقتی به آخرین بخش‌های این افسانه می‌رسیم، ناخودآگاه احساس می‌کنیم که مار می‌خواهد پادشاه قورباغه‌ها را گول بزند و با سوار کردن او بر پشتش، پادشاه را نیش بزند و بخورد، ولی اتفاق دیگری می‌افتد.



با در نظر گرفتن این نکته، به دو پرسش زیر پاسخ و فعالیت پیشنهادی را انجام دهید.

پرسش‌ها

- فکر می‌کنید مار به جای نیش زدن پادشاه قورباغه‌ها، چرا سواری دادن همیشگی تا پایان عمرش را انتخاب کرد؟
- به نظر شما، داستان تعقیب قورباغه‌ها، باغ، نیش زدن پسر صاحب باغ و نفرین پدر واقعی بود یا ساخته و پرداخته‌ی ذهن مار بود، چرا؟

فعالیت

- انتهای داستان را عوض کنید. مثلاً مار به جای سواری دادن پادشاه، قورباغه را بر پشتش سوار کند و او را نیش بزند و باقی ماجرا.
- ۳. نظر شما، قورباغه‌ها تا چه زمانی تحمل می‌کنند که مار روزانه دو قورباغه را از میان آن‌ها بخورد؟ در این مورد به طور کامل بحث کنید
- ۴. عده‌ای می‌گویند تمامی داستان‌های موجود در میان ملت‌های گوناگون، به نوعی برگرفته از واقعیت‌ها هستند و مدام تکرار می‌شوند.

با پرسش از بزرگترها، به ویژه کسانی که در زمینه‌ی ادبیات و اشعار حماسی اطلاعات خوبی دارند، داستان مار و حاکم قورباغه‌ها و خورده شدن دو قورباغه توسط مار را با یک داستان معروف و حماسی که به شعر هم سروده شده است، مقایسه کنید.

۵. اصطلاح «شکمی از عزا درآوردن» را با مراجعه به واژه‌نامه‌ها یا فرهنگ‌نامه‌های اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها، معنی کنید و بگویید این اصطلاح چگونه پدید آمده است.

۶. در لغت‌نامه‌ی دهخدا و برخی از مجموعه ضرب‌المثل‌های در دست‌رس، به این ضرب‌المثل برمی‌خوریم: «مار که پیر شد، قورباغه سوارش می‌شود.» فکر می‌کنید این ضرب‌المثل با داستانی که از بیدیا نقل کردیم، چه ارتباطی دارد؟ اول داستان گفته شده و بعد ضرب‌المثل پدید آمده است، یا داستان از روی ضرب‌المثل ساخته شده است؟

۷. انتشارات امیرکبیر کتابی منتشر کرده است با نام «قصه‌ی مار و قورباغه» که شاعر آن **اسدالله شعبانی** و تصویرگرش **نیلوفر میرمحمدی** است. روی جلد این کتاب ۲۴ صفحه‌ای، ذکر شده است که شاعر، داستان را براساس قصه‌ای از کلیله و دمنه پدید آورده است. این کتاب را به دست آورید و محتوای آن را با داستانی که هم‌اکنون خواندید، مقایسه کنید.

شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان



کلمه‌ها و ترکیباتی که بر ای نخستین بار در این داستان با آن‌ها آشنا شدی

معانی آن	کلمه (و یا ترکیب)

- در مورد معنای هر کلمه، حداقل یکی از فعالیت‌های زیر را انجام بده:
- با دوستان خود گفت‌وگو کن.
 - با پدر و مادر بحث کن.
 - درستی آن را با آموزگار کنترل کن.
 - با مراجعه به لغت‌نامه، فرهنگ‌نامه و یا دایرة‌المعارف، اطلاعات بیشتری به دست آور.